

The Frequency of Fundamental Doctrines in Religions as a Method for Discovering the Authenticity of Doctrines

Behrouz Hadadi

Assistant Professor, Department of Ebrahimi Religions, University of Religions and Religions, Qom, Iran, (corresponding author). behrooz.haddadi@gmail.com

۱۹۹

پژوهشنامه ادیان

Abstract:

Abstract: Today, various religions assert different claims on diverse theological issues, the belief in which requires proof of authenticity or justification through specific means. Determining authoritative sources within each religion is precisely for this reason. However, a problem contemporary believers face regarding some of their doctrines is that certain beliefs, currently viewed as vital and essential, are not easily proven through conventional methods. This creates doubt about the authenticity of some doctrines—how can certain teachings hold a foundational status in the modern structure of a religion if they were not sufficiently addressed in the primary sources, making it challenging today to establish their authenticity or verify their truth or falsehood? One approach to resolving this issue is examining the frequency (or lack thereof) of a doctrine in the core of a particular religion. The claim of this paper is that if a doctrine is fundamental to a religion, it should be sufficiently emphasized in the initial core of that religion; its absence suggests that this doctrine is the result of an evolutionary process rather than a foundational, intrinsic, and deep-rooted belief. Moreover, it is untenable to claim that evidence might have existed but has not reached us for some reason, as eliminating all direct and indirect evidence is implausible. This paper examines the primary issue by comparing two doctrines—Trinity in Christianity and Monotheism in Islam—to critique the Trinity from this perspective, noting that while the Trinity, which is crucial in the structure of Christian theology today, is not addressed in the early layers of this religion, the equivalent in Islamic tradition, i.e., Monotheism, does not face such an issue. This difference is crucial in assessing the validity and authenticity of these concepts.

پرسامدی آموزه‌های بنیادین ادیان به مثابه روشی در کشف اصالت آموزه‌ها

Keywords: Islam, Christianity, Authority of Evidence, Development of Doctrines, Monotheism, Trinity

پرسامدی آموزه‌های بنیادین ادیان به مثابه روشی در کشف اصالت آموزه‌ها^۱

بهرز حدادی^۲

چکیده

۲۰۰

پژوهشنامه ادیان

امروزه ادیان مختلف دعاوی گوناگونی در موضوع مختلف دارند که باور به آنها و پذیرش‌شان مستلزم اثبات حقایق یا موجه بودن اعتقاد به آنها به طرق خاصی است. تعیین منابع آئوریه در هر دین خاص دقیقاً به همین دلیل است. اما مشکلی که دینداران امروزی در مورد بعضی از آموزه‌های خود دارند آن است که بعضی از این باورها که در زمان حاضر بسیار مهم و ضروری‌اند، چندان قابل اثبات به طرق عادی نیستند و همین موجب شک و تردید در اصالت بعضی از آموزه‌ها می‌شود که چگونه بعضی آموزه‌ها در ساختار امروزی یک دین جنبه بنیادین دارند ولی، چنانکه باید، در منابع اصلی بدان پرداخته نشده و امروزه اثبات اصالت و صدق و کذب آن امری دشوار است. یکی از راه‌هایی که به حل مشکل کمک می‌کند موضوع پرسامدی یا عدم آن در هسته اولیه دین خاص است. مدعای این نوشته آن است که اگر آموزه‌ای، آموزه‌ای اساسی در یک دین باشد باید به اندازه کافی در هسته اولیه آن دین، بدان بها داده شده باشد و فقدان آن نشان می‌دهد که این آموزه، محصول فرآیندی تکاملی بوده نه اعتقادی بنیادین و زیرین و ریشه‌دار، و این ادعا ناپذیرفتنی است که شاید دلیلی وجود داشته ولی به دلایلی به دست ما نرسیده است، چون حذف همه شواهد مستقیم و غیرمستقیم امر ناشدنی است. در این نوشته با بررسی اصل موضوع و مقایسه دو موضوع تثلیث در مسیحیت و توحید در اسلام، به نقد تثلیث از این منظر پرداخته می‌شود که تثلیث که امروزه بسیار در ساختار الهیات مسیحیت اهمیت دارد، در لایه‌های اولیه دین یادشده بدان پرداخته نشده است، در حالی که مشابه آن در سنت اسلامی یعنی توحید چنین نیست و همین در اعتبار و اصالت و عدم موضوعی حساس است.

سال ۱۸، شماره ۳۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

کلید واژه: اسلام، مسیحیت، ادله حجیت، تحول آموزه‌ها، توحید و تثلیث

مقدمه و بیان مساله

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۶
۲. استادیار، گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.
behrooz.haddadi@gmail.com

ادیان مختلف به خصوص ادیان سه گانه ابراهیمی با آنکه آموزه‌های مختلفی دارند ولی به طور کلی می‌توان این آموزه‌ها را به دو دسته کلی آموزه‌های اساسی و آموزه‌های فرعی تقسیم‌بندی کرد. برای مثال، در اسلام سه اصل توحید، نبوت و معاد اصول دین حساب می‌شود. در نگاه شیعه، دو اصل امامت و عدالت هم اهمیت کانونی دارد. در یهودیت نیز اعتقاد به خدای یگانه، اصلی اساسی است؛ گر چه یهودیت، به خصوص یهودیت قدیم، با تمرکز و تاکیدی که بر شریعت و عرفان داشته کمتر در وادی الهیات وارد شده و، بیش از هر کس، موسی بن‌میمون بود که اعتقادات سیزده‌گانه یهودیت را تنظیم کرد و گرنه یهودیت در گذشته و حال چندان در قید و بند این موضوع نبوده است. در مسیحیت نیز اعتقاد به خدا و تثلیث و عیسی مسیح و نجات‌شناسی و آخرت‌شناسی اهمیت زیادی دارد. به همین سان در سایر ادیان می‌توان شبیه این را تبیین و تقریر کرد. البته اعتقادات درجه دوم، در بسیاری موارد مبتنی و برآمده از اعتقادات دسته اول است. اما کم نیست اعتقادی که چنین ترتب و ابتدایی ندارد. امروزه در تحلیل تفکر و اندیشه متفکران و شخصیت‌های تاثیرگذار اجتماعی و سیاسی یکی از موضوعات و کلیدهای اساسی، تمرکز بر پرسیامدترین واژه در اندیشه یک متفکر است و این کار با بررسی‌های آماری به خصوص انجام می‌شود و برای مثال، واژه یا واژه‌هایی که بیشترین تکرار را داشته باشد، به طور خاص مورد بررسی قرار می‌گیرد و واژه‌هایی که کم استفاده شده یا اصلاً استفاده نشده، نشان آن است که اندیشه خاص از مولفه‌های اصلی آن متفکر نیست و البته به همین پرسامدی یا کم‌سامدی قناعت نمی‌شود بلکه از قراین و شواهد دیگری نیز در کنار آن برای اثبات یک نظریه خاص استفاده می‌شود.

صرف نظر از اینکه اعتقاد خاصی جزو اصول بنیادین دینی خاص باشد یا از اعتقادات نوع دوم، رهبران ادیان پیوسته کوشیده‌اند مدعیات خود را به شکلی قابل قبول، مستند کرده و برای آن حجت و دلیل کافی ارایه کنند و خود را از اتهام جعل و وضع و دَسّ به دور دارند و آن را خردپسند و توجیه‌پذیر معرفی کنند. لذا عناوینی چون ادله حجیت یا منابع آتوریت دینی در ادبیات دینی و کتب کلامی و الهیاتی بسیار مورد توجه است و حتی در دانش اصول فقه در شیعه و اهل سنت، بحث‌های زیاد و پردامنه‌ای در باب ادله حجیت کرده‌اند. دلیل این امر اهمیت گزاره‌های اساسی در الهیات ادیان است که سنگ زیرین بنا و کاخ الهیات است و رفته رفته جنبه قدسی یافته و زندگی بسیاری از متدینان بر پایه آن استوار گشته و مرزهای دینی را تشکیل می‌دهد. از این گذشته، آنان کوشیده‌اند تا هم مدعیات دینی را به شکلی خردپذیر تبیین کنند و در برابر

بدعت‌گذاری در جبهه درونی، و کفر و انکار در جبهه بیرونی، ایستادگی کنند و نقش حامی و پاسدار هم داشته باشند. الهیات در اصل چنین رسالتی داشته و نقش دفاع و تبیین، از مهم‌ترین نقش‌های آن در طول تاریخ بوده است.

مفهوم سه اصطلاح دگما، آموزه و الهیات و تفاوت میان آنها

در اینجا ضرورت دارد سه اصطلاح را توضیح و فرق میان آنها را بیان کنیم. اصطلاح مهم «دگما»^۱ به معنای امور قطعی و جزمی است که دیگر جای سوال و تردید و پرسش ندارد.^۲ اما «آموزه»^۳ در مرحله‌ای پایین‌تر قرار دارد و به معنای اموری است که در کلیسا تحت هدایت روح القدس پذیرفته شده است و با آنکه امکان تغییر و نوسان در آن تا حدی هست، باید مقبولیت عام هم داشته باشد. مفهوم این دو اصطلاح از مفهوم اصطلاح «الهیات» متفاوت است. الهیات تلاش و سخن فردی در فهم و تبیین دین و مفهوم خداست که تابع شرایط محدودکننده بینش‌های موجود در یک سنت یا جامعه نیست و لذا محتوای آن از نظر قطعیت نداشتن، به آموزه نزدیک‌تر است ولی فرقی با آموزه آن است که ممکن است الهیات خاصی که به الهیدان شاخصی منسوب است، مقبولیت عام نداشته باشد و با گذشت زمان نیز دچار تطور و تغییر شود. لذا می‌توان گفت که الهیات، دیدگاه‌های شخصی یک فرد در باب مفهوم خدا و امور مرتبط با آن است و در این صورت، این اصطلاح ارتباطی با تعهد به فرقه‌ای در مسیحیت ندارد و سنت و جامعه اشاره دارد، و برآیند خرد جمعی آن را محدود کند. اما واژه آموزه و دکترین به یک سنت و جامعه اشاره دارد، و برآیند خرد جمعی آن است و بر عکس الهیات، معرف جوامع گفتمانی است و می‌کوشد تا به توصیف و تجویز باورهای یک جامعه بپردازد. لذا می‌توان دکترین را تعالیم توافق‌شده و پذیرفته‌شده کلیسایی دانست که حد وسط میان دگما (آموزه خاص ثابت و غیرقابل انکار) و الهیات (تبیین کمتر رسمی باورهای مسیحی در جایی که ابراز حس و گمان و تغییر مورد انتظار است) دانست. آموزه صرف مجموعه باورها نیست، بلکه از مقوله عمل و فعالیت است و فرآیند انتقال از خرد جمعی یک جامعه. بنابراین، دیدگاه‌های الهیدان تا جایی در آموزه مهم است که مقبولیت جمعی پیدا کرده باشد. لذا مفهوم

۲۰۲

پژوهشنامه ادیان

سال ۱۸، شماره ۳۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۱. dogma

۲. Walter, Petter, "Dogma" Encyclopedia of Christian Theology, p. 447.

۳. doctrine

پذیرش و نمایندگی در «آموزه» شرط است و در کل می‌توان گفت که آموزه، به تعالیم پذیرفته‌شده در جمع گفته می‌شود که در هویت یک مجموعه مسیحی ضروری است. در هر صورت، گاهی مشکل در این است که مرزهای این سه همیشه به روشنی شناخته و تبیین نشده است. لذا جای شگفتی ندارد و این نظر را باید محتاطانه پذیرفت که آموزه‌ها باید در معرض ارزیابی نقدی باشند و دگرگون شوند و نه به سادگی پذیرفته شوند و نه یکسره کنار گذاشته شوند. البته در این میان، اصطلاح دگما به دلایل تاریخی، مفهوم و فحوایی منفی پیدا کرده است ولی در دو سنت کلیسای کاتولیک و کلیسای پروتستان جایگاه مهمی دارد و به آموزه‌های خاصی اطلاق می‌شود که کل مسیحیت بر ضروری بودنش صحنه گذاشته و عناصر و مولفه‌های آن قابل گفتگو و مذاکره نیست. لذا تنها مسیح‌شناسی و تثلیث طبق تعریف دگما حساب می‌شوند که شوراها جهانی آن را تایید کرده‌اند و اتفاقی نیست که عصر روشنگری در نقد مسیحیت و نفی آتوریته کلیسا به نقد این دو آموزه پرداخت. نقد آموزه‌ها و دگماها سلاح کوبنده‌ای بود برای مبارزه با آتوریته موروثی گذشته (McGrath, "Doctrine and Dogma", 112).

ریشه‌های مسیحیت و شکل‌گیری آموزه‌ها

شکل‌گیری تفکر مسیحی از دهه سوم و چهارم قرن اول میلادی شروع می‌شود که نقطه آغاز آن رسالت مسیحیت است اما توجه به بافت اندیشه مسیحی مهم است. افکار مسیح و یارانش در بافت خاصی نضج گرفت که شامل جغرافیایی سیاسی فرهنگی و فکری می‌شد. سه تمدن و فرهنگ مهم و زنده در عصر مسیح وجود داشتند که از نقطه جغرافیایی، سواحل دریای مدیترانه باراندازشان بود و عبارت بودند از:

- الف. تمدن یهودی که زادگاه و خاستگاه مسیحیت بوده و بر موضوع «برگزیدگی و انتخاب» خداوند تاکید داشت،
- ب. تمدن یونانی با تأکید بر عقلانیت،
- ج. تفکر رومی که بر نظم و عمل‌گرایی تأکید داشت.^۱

محققان بر این باورند که از همان سده‌های اولیه، باورها و یافته‌های فرهنگ یونانی رومی به مسیحیت راه پیدا کرد، به خصوص که مسیحیت در مواجهه با بدعتگذاران داخلی و منکران بیرونی، خود را نیازمند به ابزاری برای توجیه و تبیین آموزه‌ها می‌دید. لذا به طور کلی می‌توان گفت تفکر مسیحی سه آبخشور مهم داشته است که عبارتند از: تفکر یهودی، تفکر یونانی و تفکر رومی. این موضوع اساساً در سایر ادیان و مذاهب نیز صدق می‌کند و شاخه «الهیات تاریخی» نیز به بررسی تاریخ تحولات و ریشه‌های اندیشه‌های دینی می‌پردازد. لذا در بررسی وجاهت آموزه‌ها و شعایر باید آنها را با منابع آتوریتیه و ادله حجیت سنجید.

انگاره‌های نادرست

این تصور ابتدایی در ذهن باورمندان به آموزه‌های مسیحیت و بیشتر سنت‌های دینی هست که آموزه‌های مسیحی و غیره به شکل بسته‌ای از قبل آماده بود که در این آیین جدید، رونمایی شد. اما این تصور کاملاً دور از واقعیت است و ناشی از غفلت از روند شکل‌گیری و اعتباریافتن آموزه‌ها در ادیان مختلف است. به طور کلی، شکل‌گیری بسیاری از آموزه‌ها در ادیان طی فرآیندی تدریجی شکل گرفته و عوامل محیطی مختلفی در آن تأثیرگذار بوده است و این تصور خطاست که بنیان ادیان، در کل موارد، معماران آموزه‌ها و پدیدآورنده آن بوده‌اند. از همین روست که امروزه دانشی به نام الهیات تاریخی شکل گرفته که هدفش بررسی ریشه‌های تاریخی آموزه‌ها در سایر سنن یا فرهنگ‌هاست یا الهیات بافت‌محور که هدفش بررسی دادوستدهای الهیات و بافت است. الهیات تاریخی مطالعه تاریخ آموزه‌های مسیحی است. گرنز، گورتزکی و نوردلینگ آن را اینگونه توصیف می‌کنند: «شاخه‌ای از الهیات که به دنبال درک چگونگی تفسیر کتاب مقدس در کلیسا و بسط آموزه‌ها در طول تاریخ خود، از زمان رسولان تا امروز است و کارکرد دوگانه‌اش نشان‌دادن منشأ و شکوفایی باورهای است که در عصر حاضر وجود دارد و به متکلمان معاصر کمک می‌کند تا خطاهای الهیات گذشته را شناسایی، و در حال حاضر از آنها اجتناب کنند.»^۱ الهیات تاریخی رشته‌ای است که تفسیر کتاب مقدس و صورت‌بندی الهیات کلیسا در گذشته را مطالعه می‌کند و می‌پرسد: کلیسا در گذشته چگونه کتاب مقدس را تفسیر و الهیات خود

۱. Grenz, Guretzki, and Nordling (1999). *Pocket Dictionary of Theological Terms*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press. p. 59.

را تدوین و بیان کرده است؟ لذا در اینجا سه انگاره نادرست هست که باید از آن اجتناب کرد:

۱. آموزه‌های بنیادینِ امروزی در ادیان، از اول هم به همین شکل بوده و در همین درجه اهمیت قرار داشته‌اند و محال و ناشدنی است که آموزه‌ای، امروزه ستونِ خیمه دین و الهیاتِ خاصی باشد ولی در هسته مرکزی دین چنین جایگاه را نداشته باشد و محصول و فرآورده زمان خود باشد.

۲. این آموزه‌ها بی دلیل به چنین جایگاهی دست نیافته‌اند و دلایل و شواهد کافی برای اثبات اهمیت و اصالت آنها هست. لذا در هر دینی تلاش می‌شود که دلیل اعتبار آنها را هسته اولیه منابع معرفی کنند و اگر امروزه مشکلی در کشف آنها هست این نه به دلیل فقدان بله تأثیر عوامل بیرونی است.

۳. درون‌مایه اصلی آموزه‌ها همان عناصر اصیل هر دین است و نه عناصر فکری و دینی بیرونی که چه بسا تطور یافته و نه ترکیبی از عنصر درونی و بیرون.

اما واقعیت‌ها و شواهد مختلف با چنین نگرشی سازگار نیست، تا جایی که امروزه در دانش الهیات و تحقیقات دین‌پژوهانه با رویکرد بی طرفانه نیز روشن شده است که به رغم ادعاهای سنتی، بسیاری از آموزه‌ها سیری تحولی داشته و محصول و دست‌پخت فرایندی گاه طولانی بوده نه یک حادثه ناگهانی یا مصوبه‌ای در گذشته. از این گذشته بعضی از این گام فراتر نهاده‌اند و بعضی ادیان یا مکتب‌ها را محصول فرایندی مستمر و طولانی دانسته‌اند و اینکه در طول زمان، الهیات‌ها ادیان شکل گرفته، و نظام‌ها و مکتب‌های فکری اعتقادی خاصی نضج یافته و گاه افراط و تفریط و غلو رخ داده و گاه آموزه‌هایی آرام‌آرام جایگاه خود را از دست داده و از این مهم‌تر، عناصر بیرونی آرام‌آرام به درون یک سنت دینی راه یافته و روند بومی‌شدگی را طی کرده است.

ادله حجیت و منابع اتوریته دینی

در اسلام، اعم از شیعی و سنی، با اندکی تسامح این چهار منبع، واجد حجیت و اتوریته دینی است: کتاب خدا، سنت، عقل و اجماع. در آیین یهود، توراتِ مکتوب (تنخ)، میدراش، تورات شفاهی (که در نهایت به تلمود ختم می‌شود)^۱ و سنت، واجد اتوریته دینی است. در مسیحیت نیز

۱. Cohen, Abraham, *Everyman's Talmud*. (New York: Schocken Books Inc.;1975), pages 134-135

چهار منبع کتاب مقدس، سنت، عقل و تجربه دینی واجد حجیت است،^۱ گر چه همه و آنهم به طور یکسان آن را قبول ندارند. واضح است که در سه سنت بعضی امور مشترکند، مثل آتوریت و حجیت کتاب مقدس و اهمیت سنت.

رهبران ادیان و واکنش به ادعای فرآیند تکاملی آموزه‌ها و باورها

نظر به اهمیت آموزه‌ها در تعیین مرزهای میان هر دین و پاسداری از کلیت آن، اصالت و ثبات آموزه‌ها نزد مومنان و متولیان دین امری ضروری و حیاتی است و لذا آنان تلاش می‌کنند ریشه‌های آموزه‌ها را به اعماق دین و نسل اول بنیانگذاران و متون مقدس اولیه نسبت دهند.

از این رو، این ادعا که آموزه‌ها محصول فرآیند تکاملی است، قاعداً با مخالفت و واکنش خشم‌آلود رهبران و هواداران ادیان مواجه می‌شود؛ زیرا چنین تلقیاتی، اصالت و ثبات و پایداری آموزه‌های کهن را زیر سوال می‌برد، مخصوصاً با توجه به این نکته که آموزه‌ها در واقع مرزهای جغرافیای هر دین هستند. ولی از سوی دیگر، واقعیت‌ها و کدهای تاریخی و انکارناپذیری هست که خلاف آن را ثابت می‌کند. این داستان در ماجرای نقادی کتاب مقدس در دویست سال گذشته تجربه شده است. چیزی که در این میان مهم است، تلاش متولیان ادیان برای درجه اول جلوه دادن مدعیات امروزی و حساس است. ولی این تلاش‌ها بعضی اوقات برای قانع کردن افراد پژوهشگر و نازک‌اندیش بی‌طرف کافی نیست که نمونه آن بحث تثلیث در الوهیت و تاریخی بودن عیسی مسیح است که در راس انتقادات دوره روشنگری به الهیات سنتی مسیحی قرار دارد.

نکته دیگر آنکه به همان اندازه که اثبات اصالت بعضی باورهای کهن دشوار است نفی و انکار اصالت آن هم مشکل است. شاید ادله‌ای بوده و به دست ما نرسیده است و پیشینیان به استناد آن ادله، دیدگاه خاصی در موضوع داشته‌اند و بی‌دلیل به باوری خاص نرسیدند و طبق سخن و حکمتی عامیانه، چیز کی بوده که مردم چیزها گفته‌اند.

اما این پاسخ با این مشکل روبروست که بله، گاهی چنین است ولی از سوی دیگر، اظهارات آموزه‌ای کلیسا، تاریخ دارد مثل متن کتاب مقدس. اگر متن مقدس در معرض نقد و مطالعه انتقادی است چرا مشابه آن در مورد آموزه‌ها صدق نکند؟ پروتستان‌ها اولین گروه‌هایی بودند که با معیار

۱. McGrath, Christian Theology

قرار دادن وفاداری به متن مقدس، و ضمن نقد سنت، به نقد آموزه‌ها نیز پرداختند و معیار معرفی کردند. از این رو، در دو سوی داستان باید احتیاط پیشه کرد ولی یک مساله مهم در اینجا هست و آن اینکه اگر آموزه‌ای از آموزه‌های اصلی و بنیادین دینی باشد نمی‌تواند بازتاب ضعیفی در هسته اول دین و منابع واجدِ آتوریت آن داشته باشد؛ بلکه به عکس باید انعکاسی عمیق و پربسامد در سنت دینی خاص، چه به طور صریح یا به شکل ضمنی یا ترکیبی از این دو داشته باشد. از همین رو، می‌توان در اصالت بعضی آموزه‌های دینی ادیان و تاثیرناپذیری آن از محیط و نگاه‌های بشری شک کرد. واقعیت این است که بسیاری از آموزه‌های بنیادین در کلیسا مثل تجسد و تثلیث در کلیسای اولیه بعد از مناقشات شدید پذیرفته شد و چیزهایی نفی شد که بعداً به آن بدعت گفتند. البته منابع معدودی از آن هنگام بقای مانده است. لذا اینکه چقدر آنها قابل اعتمادند محل سوال است. آثار این مبدعان عمدتاً و عمداً نابود شدند و آگاهی‌های ما از آنها از آثار بسیار جدلی مخالفان ارتدوکس آنهاست. این نشان می‌دهد که منابع معرفت ما از تثلیث که بسیار حساسند چقدر ناقص است و به شدت یکطرفه. تاریخ آنها به دست فاتحان نوشته شده است. از حربه‌های فاتحان اینکه تفسیرشان را تنها تفسیر مجاز و محتمل از رخدادهای اساسی تاریخ مسیحیت می‌دانستند. و افراد در هر سنت دینی چون با این ذهنیت بزرگ شده‌اند که اینها مصداق راسیت‌کیشی تثبیت شده‌اند، قویا مستعدند که به آنها باور داشته باشند. این استعداد نه تنها باورمندان بلکه مورخان فرهنگی را نیز فرا می‌گیرد و لذا برای موضع انتقادی لازم است بتوان داستان تحولات آموزه را به مثابه داستان احتمالات باز اسیل خواند آنگونه که داستان برای باورمندان است و کسانی که با آن زندگی کرده‌اند. در پرتو تحلیل فوق از مشکل، نقد آموزه شامل ابعاد تاریخی و تحلیل فلسفی می‌شود و البته مثل نقادی کتاب مقدس به شاخه‌های فرعی تقسیم شده است. در دوران جدید از عصر اصلاحات دینی در قرن شانزدهم، نقد آموزه‌ها در کانون توجه مصلحان دینی پروتستان بوده است و شاید این جنبش را بتوان موج اول در نقد آموزه از ابتدای دوره نو دانست که در ذیل بدان می‌پردازیم.

اهمیت پربسامدی در فروع دین

آنچه تا اینجا مذکور افتاد در خصوص باورها و آموزه‌های اعتقادی است ولی نظیر این سخن در مورد فروع دین و شعایر نیز صدق میکند. برای مثال، علمای علم اصول فقه معتقدند که اگر

حکمی نزد شارع مقدس اهمیت داشته باشد باید به طریق مقتضی به مومنان اعلام شود و بیان قبل از حاجت ارایه شود و گرنه نقض غرض رخ می دهد و اگر در ادله و منابع دلیل و بیان کافی در اثبات لزوم امری یافت نشد، این کاشف از آن است که شارع در این خصوص اهتمامی نداشته است. با این تفصیل، گاهی در بیان احکام از احکام، شارع حکمی را به طور مطلق بیان می کند، مثل «اقم الصلوه» و در این مقام قید نمی زند که از همین برداشت می شود که نماز در هر حال واجب است. گاهی قیدی به آن می زند که به آن مقید گفته می شود. حال اگر در مقام بیان و به خصوص در مواردی که بسیار مبتلابه است، شارع حکمی را بدون قید بیان کرد، از همین عدم بیان، برداشت می کنیم که همین شکل منظورش بوده است. یا اگر در موردی که مبتلابه بود، امری یا نهی نکرد، برداشت می کنیم که شارع دستوری در این خصوص ندارد زیرا اگر داشت بیان می کرد، چون در مقام بیان قرار داشت و به خصوص اگر مورد از مواردی باشد که بسیاری بدان مبتلا هستند. در نتیجه حکم به مباح بودن می شود و این یک مرحله بالاتر از قاعده برائت است. در قاعده برائت، در مقام شک و عمل، حکم به عدم دستور می شود ولی در اینجا اماره و ظن قوی هست که دستوری در کار نیست. این موضوع را مرحوم آخوند خراسانی در کتاب کفایه الاصول تحت عنوان «لو کان لبان» مطرح نموده و هم اکنون یکی از قواعد مهم اصولی است.^۱ در مورد احکامی مثل نماز و صدقه و ترک بعضی محرمات و منهیات که از فروع دین است، باز هم این مطلب صادق و حاکم است. البته میزان و کمیت بسامد هم به اهمیت موضوع متفاوت بستگی دارد. لذا در خصوص آموزه‌هایی مثل توحید و احکامی چون نماز و ترک فواحش که از مسلمات است، به کرات بیان شده است و اگر نوساناتی هم در نصوص و روایات هست، به اصل موضوع آسیب نمی زند.

مسأله خبر واحد در موارد کثیرالابتلاء

یکی از موضوعات مرتبط در این خصوص، این بحث میان صاحب نظران علم اصول فقه است که آیا خبر واحد حجیت دارد یا نه؟ در اینجا منظور گزاره‌ای است که فقط یک بار در منابع روایی

۱. استدلال غیر واحد من الفقهاء فی جمله من المسائل التي یعم بها الابتلاء بقاعده حاصلها «ان عدم اشتهار شیء و عدم ظهوره دلیل علی عدم ذلك الشیء فیما اذا کان بحیث لو ثبت لبان و ظهر» (الفائق فی الاصول، جلد ۱).

آمده و سند قابل قبولی دارد ولی تردید از آنجاست که چگونه دیگر روایان و ناقلان اخبار، آن را نقل نکرده‌اند و این موضوع کثیرالابتلاء از چشم آنان مخفی مانده است؟ اصولیان در این مقام دیدگاه‌های متفاوتی دارند. عده‌ای خبر واحد را به همین دلیل و به خصوص در موارد مهم و محل ابتلا و نیز در اصول عقاید قبول ندارند. البته دیگرانی هستند که در فروع فقهیه با تحفظاتی آن را می‌پذیرند و البته آسان‌تر از همه مسائل اخلاقی است که چون سنجها و معیارهای فطری در کار هست، معمولاً با مسامحه در این خصوص رفتار می‌شود. ولی یک نکته مهم در فهم عالمان اسلامی ارزشی است که به کثرت و فراوانی و پربسامدی یک مضمون و موضوع در ادله و منابع معتبر می‌دهند و همین را نشانه اهتمام شارع به موضوع تلقی می‌کنند و ذکرش به طور مکرر، اعم از صریح و ضمنی، را نشانه درستی و اصالت می‌دانند.

پیشینه و زمینه تاریخی نقد آموزه

نقد آموزه در تاریخ تحولات الهیات مسیحی ریشه‌ای طولانی دارد ولی گام اولیه در نقد بنیادین و امروزی آموزه‌های اساسی مسیحیت، در قرن شانزدهم و در عصر اصلاحات دینی برداشته شد. در این زمان، رهبران اصلاحات دینی مانند مارتین لوتر و ژان کالون بر این باور بودند که در کلیسای کاتولیک اموری پذیرفته شده و اهمیت زیادی یافته که در کتاب مقدس ریشه و اساسی ندارد و لذا با شعار «بازگشت به کتاب مقدس» و معیار قرار دادن وفاداری به آن، بر این تأکید داشتند که آموزه‌های قابل قبول تنها مواردی است که به صراحت در کتاب مقدس بیان شده باشد و به همین سبب، آنان شعائر هفتگانه کاتولیکی را به دو مورد تقلیل دادند، زیرا پنج مورد آن فاقد منبعی کتاب مقدسی بودند. البته این نگرش در جریان غالب جنبش بود که از قضا، در سیاست و الهیات، نگرشی محافظه کارانه داشتند ولی در همین جنبش اصلاحات دینی کسانی بودند که جریان اقلیت به حساب می‌آمدند و نگرش منفی‌تری به آموزه‌های موجود و کنش‌های اصلاحی مصلحان پروتستان داشتند. محور قرار دادن کتاب مقدس شاید در ابتدا آسان و کافی به نظر می‌آمد ولی در عمل با مشکلات و مخاطراتی مواجه شد و از همین جا بود که ضابطه‌مند کردن برداشتها از کتاب مقدس ضرورت یافت که به شکل‌گیری دانش هرمنوتیک کتاب مقدس انجامید.

موج دوم نقد در عصر روشنگری به راه افتاد. البته در مناطقی چون آلمان به دلیل قوت سنت لوتری و سنت اصلاح شده، این جریان نتوانست چندان تغییری ایجاد کند ولی در جهان انگلیسی یا

فرانسوی‌زبان، دوره روشنگری با قدرت بیشتری وارد نقد آموزه‌ها شد. اما بر خلاف موج اول که نقد را بر میزان وفاداری به کتاب مقدس پیش می‌برد، جنبش روشنگری عقل را معیار جهان‌شمول داوری در خصوص آموزه‌ها، و مقدم بر کتاب مقدس دانست.

فهم متفاوت از تحولات جنبش اصلاحات و تفسیر متفاوت آن نیز خودش نقطه عطف دیگری در موضوع بوده است. جی. اف. لِسینگ با این تفسیر که عصر روشنگری میراث طبیعی برنامه الهیاتی مصلحان دینی بوده، معتقد است که دغدغه اصلی لوتر حق داوری شخصی بوده است و اصلاً اشتیاق دوره مدرن به عقل، با دغدغه لوتر همساز بوده و در نتیجه نقد عقلانی آموزه در عصر جدید، بسط طبیعی و ضروری عصر اصلاحات بوده است. البته جایگاه عقل در الهیات تطوراتی داشته است. از نگاه کسانی مثل توماس آکویناس، اساساً مسیحیت دینی عقلانی است و راه‌های پنجگانه وی شاهدی است بر این مدعا که عقل می‌تواند موید خوبی برای ایمان باشد. البته ایشان ایمان را بالاتر می‌دانست، از این جهت که به افقی بلندتر می‌نگرد. در گام بعد گفته شد که ایمان و عقل هر دو مهمند ولی ایمان باید مطابق عقلانیت باشد. در گام سوم با ادعای عقلانی نبودن بعضی آموزه‌ها گفته شد که بعضی اصول مسیحی به دلیل خردستیز بودن باید کنار گذاشته شود و در این نگاه عقل تنها معیار حقیقت و راستی دانسته شد و در اینجا چهار حوزه الهیات مسیحی در معرض نقد عقلانی قرار گرفت:

۱. رستاخیز جسمانی عیسی مسیح با این توجیه که این موضوع، الان نمونه‌ای ندارد و چیزی که الان رخ ندهد، چه بسا در گذشته هم رخ نداده است.
۲. مسیح‌شناسی که قول به دو طبیعت انسانی و الوهی را امری پوچ و بیهوده می‌دانست.
۳. عمل مسیح یا نجات‌شناسی با تردید در آموزه گناه اولیه و تفسیر شخصیت مسیح به عنوان معلم و آموزگار اخلاق که هدفش تربیت انسان‌ها بر پایه دین عقلانی بود یا تفسیر به اینکه او یک انقلابی و مصلح اجتماعی بود که علیه ستم رومیان و فساد سران یهود شورید.
۴. موضوع تثلیث، ضمن پذیرش توحید و اعتقاد به خداوند خالق غیرمداخله‌گر (دئیسم)، و اینکه این آموزه غیرعقلانی است و در واقع پیچیده‌سازی یک تصویر ساده است.

موج سوم، شکل‌گیری دانش جدید دین‌پژوهی^۱ در غرب و به خصوص با تمرکز بر موضوع کتاب مقدس و تردید در اصالت و اعتبار کلی کتاب در دو سده اخیر که تحت عنوان نقادی کتاب مقدس^۲ شناخته می‌شود، زمینه مناسبی را برای موضوع نقادی آموزه‌ها فراهم کرد. بی‌تردید آنگاه که بتوان در اصالت کلی کتاب به عنوان مکاشفه و کلام خدا و نیز درستی تمامی گزاره‌های آن تردید کرد، دیگر سوال و تردید در مورد آموزه‌ها بس ساده‌تر است.

لذا در این دوره، جنبش‌های مهمی شکل گرفت که به نقد آموزه‌های مسیحیت پرداخت. جنبش «نقد عقلانی دگما»^۳ یکی از این جنبش‌هاست. بعدها جنبش «دانش تاریخی دگما»^۴ جانشین آن شد. فرض اصلی این جنبش آن است که صورت‌بندی آموزه‌ای باورهای کلیسا، به خصوص در دوره آباء، تحت تاثیر شرایط اجتماعی فرهنگی آن عصر و به خصوص اندیشه‌های یونانی رومی بود و صورت‌بندی‌های آن زمان، برای کلیسای این زمان دیگر نامناسب است و باید آموزه‌ها دوباره تبیین و تقریر شوند. با همین نگرش جی. اس. اشتاینبار در ۱۷۷۸ در کتاب *Clickesligkeitslehre* اعلام کرد که آموزه گناه اولیه آگوستین برگرفته از اندیشه‌های مانوی و مشرکانه وی بوده و نوعی التقاط است و در الهیات مسیحی جایگاه شایسته‌ای ندارد. همین مصداقی از نقد دگما به وسیله مطالعه انتقادی ریشه‌های آموزه است. کسانی چون اف سی. بور^۵ و ریچل^۶ این نگرش را توسعه دادند. این مصداقی کلاسیک از نقد دگما با مطالعه ریشه‌های آن بود. جی اف. لسینگ (۱۷۸۱-۱۷۲۹) به موازات درک جدیدی از نهضت اصلاحات دینی قرن شانزدهم معتقد بود که روشنگری وارث ماهیت برنامه الهیاتی مصلحان پروتستان است و می‌گفت دغدغه اصلی لوتر این بود که افراد می‌توانند در امر دین داوری شخصی داشته باشند. اقبال دوره مدرن به عقل با دغدغه‌های لوتر کاملاً سازگار است و اصلاً برنامه نقد عقلی آموزه‌ها، بسط طبیعی و ضروری نهضت اصلاحات است.

۱. Religious Studies

۲. Biblical Studies or biblical criticism

۳. Rational criticism of dogma

۴. Science of History of dogma (Dogmneschichte)

۵. F. C. Baur

۶. A. B. Ritschl

آدولف هارناک (۱۸۵۱-۱۹۳۰)، الهیدان بزرگ آلمانی و پدر علم تاریخ ادیان، در کتاب مبسوط و هفت جلدی تاریخ عقاید (۱۸۸۹) بیان داشت که اندیشه‌های یونانی کلاسیک و متافیزیک، بر الهیات و به خصوص آموزه مهم تجسد سایه افکند و الهیات مسیحی گرفتار میهمانان ناخوانده‌ای شد که بعدها به مزاحمانی تبدیل شدند که گوش شنوایی هم نداشتند و اصلاً نمی‌بایست به متافیزیک اجازه داده می‌شد که به الهیات راه یابد و برای مثال، معتقد بود تجسد بر مبانی متافیزیکی، نه انجیلی، مبتنی است. وی اعلام کرد که این دگمای مسیحی نیست بلکه ریشه در بسط تفکر فلسطینی تا حوزه یونانی دارد و نویسندگان هلنی برای مفهوم‌پردازی و به کارگیری چارچوبی متافیزیکی در تبیین انجیل از آن استفاده کردند. هارناک تجسد را مصداق بارز نفوذ تفکر یونانی می‌دانست و نقد تاریخی را قاتل آن. می‌گفت انجیل درباره خود مسیح و تاثیرش بر مردم بود. چرخش از نجات‌شناسی^۱ به نظریه‌ای متافیزیکی در باب مسیح‌شناسی مصداق توسعه‌ای الهیاتی برگشت‌پذیر^۲ بود. او لوتر را چهره بارزی می‌دانست که کوشید الهیات را از دست متافیزیک یونانی نجات دهد.

هارناک بر اساس این اندیشه بنیادی خود، در کتاب مسیحیت چیست؟ (۱۹۰۱) ضمن اینکه درون‌مایه اصلی مسیحیت را ایمان به خدای پدر و نیکویی او و فرزند خدا بودن عیسی مسیح و ارزش بی‌نهایت روح انسان می‌داند، منکر معجزات عیساست و با بررسی تحول تاریخی در آموزه‌های مسیحی و تحریف در آموزه‌ها می‌گوید مسیح ادعا نکرد که الوهیت دارد و موعود آسمانی است بلکه این پولس و عقاید یونانی بود که انجیل ساده عیسی مسیح را به الهیات پیچیده‌ای در باب او تبدیل کرد و همان‌ها در اعتقادنامه‌ها منعکس شده است. می‌گفت ما باید دنبال آیین مسیح باشیم نه دینی که درباره مسیح است (هوردن، ص ۴۴). دعوی مسیحیت لیبرال هم با مسیحیت سنتی در خصوص مسیح بر سر این بود که عیسی که بود و چه رسالتی داشت: عیساى تاریخی و واقعی یا مسیحای کلیسایی؟ شعارهای مختلف «نه به مسیح، آری به عیسی»، (مسیح اعتقادات کلیسایی در برابر عیسی یا همان پیامبر ساده‌زیست اهل الجلیل)، «دین عیسی، نه الهیات پولس». پولس مقصر مخفی کردن عیسی در پشت پرده الهیات است. مسیح در واقع

۱. soteriology

۲. reversible

تعلیم‌دهنده دینی اخلاقی و ساده بر مبنای پدر و مهربان بودن خدا و برادری انسان‌ها بود (هوردن، ص ۷۰).

شاید بسیاری با نمونه‌هایی که هارناک می‌گفت موافق نبودند ولی اصل سخن او، یعنی یونانی شدن بشارت، سخن پخته و متین و مقبولی بود و هنوز هم مورخ دگما می‌تواند بخش‌هایی از الهیات را نشان دهد که برخی از فرضیه‌های اساسی آن، برآمده از متافیزیک یونانی است. لذا در نگرش لیبرالی که به الهیات بی‌علاقه، و به امور اخلاقی اهتمام داشت، با موضوعات مختلفی در الهیات سنتی مسیحیت مخالفت می‌شد، از جمله در موضوع گناه اولیه با این بیان که بشر ذاتاً نقص اصولی ندارد و شکاف عمیقی میان انسان و خدا نیست زیرا انسان شبیه و بر صورت خدا آفریده شده و با تعلیم نجات‌بخش مسیح از گناه‌رهایی می‌یابد. نیز در موضوع تولد از باکره می‌گفتند این آموزه، نه تنها مهم نیست بلکه غیرضروری و ناراحت‌کننده است (ص ۱۰۸ هوردن). از نگاه بعضی از الهیدانان، حتی مباحثی مثل نفی تغییرپذیری و رنج کشی خداوند از تأثیرات همین فلسفه و متافیزیک است نه برآمده از کتاب مقدس عبری و مسیحی.

جرج وودز در ۱۹۶۹ معتقد بود که در الهیات اکادمیک نیاز مبرمی به مطالعه نقادانه آموزه‌ها و بررسی صحت و درستی آنها هست؛ همان‌گونه که در مطالعات کتاب مقدس مطالعه نقادانه ضرورت داشت و لذا نقد آموزه به همان اندازه نقد کتاب مقدس ضروری و لازم است و اصلاً اهمیت نقادی آموزه، ناشی از موفقیت‌های عمل نقادی کتاب مقدس بود.

جورج لیندبک، الهیدان برجسته در دانشگاه ییل، در کتاب ماهیت آموزه^۱ (۱۹۸۴) مهم‌ترین تحول را در این خصوص در روزگار معاصر در ضمن آرای خود و تحلیل ماهیت آموزه مسیحی ارایه کرد و نظریات درباره آموزه را به سه دسته: نظریه شناختی گزاره‌ای، نظریه تجربی‌بیانی و نظریه فرهنگی زبان‌شناختی تقسیم کرد و خود، اهمیت آموزه‌ها را در نوع سوم دید و بیش از همه از نظریه اول‌گریزان بود.

آلیستر مک‌گراث در درس‌گفتار مهمی در سال ۱۹۹۰ در پمپتون در دانشگاه اکسفورد زیر عنوان پیدایش آموزه‌ها، مطالعه موردی در بیان ماهیت آموزه و نقد آن، ضمن رویکردی تاریخی به آموزه، به بیان این مسأله پرداخت که چگونه آموزه‌ها معرف جوامع دین‌باورند و به توجیه نظری

برای خنثی کردن تقسیمات آموزه‌ای در دیالوگ جهانی پرداخت. وی در نقد دیدگاه‌های لیندبک، الهیدان برجسته در دانشگاه ییل، تحلیل مهمی در مورد ماهیت آموزه در مسیحیت ارایه کرد. ماهیت و عملکرد آموزه‌ها، مرز بین جوامع دینی است و نقش مهمی در پایداری و ماندگاری سنت‌های دینی دارد، راه میانه ایست در برابر تأکید و تکرار سنت گذشته و انکار و رود صورت‌بندی‌های اعتقادی گذشته.

تطورات اندیشه‌های کلامی در اسلام و نگرش تاریخی

در شکل‌گیری کلام اسلامی نیز می‌توان شبیه این داستان را مشاهده کرد. درست است که اصول اولیه اسلام توسط قرآن کریم و رسول گرامی اسلام (ص) از اول تعیین شد و به تکرار در قرآن و کلمات معصومین ذکر شده ولی نظام کلامی و الهیاتی ما در طول زمان شکل گرفته و ابایی هم نداشته که از عناصر سازنده بیرونی نیز استفاده کرده و علاوه بر این عناصر جدیدی را نیز ابداع کرده ولی در هر دو حال، این عناصر روندی توسعه‌ای و تکاملی در تنور الهیات و کلام اسلامی داشته‌اند.^۱ این موضوع مورد توجه محققان کلام اسلامی در دهه‌های اخیر بوده است از جمله، سید حسین مدرسی طباطبایی. وی در کتاب *مکتب در فرآیند تکامل* (۱۳۸۶) با استفاده از رویکرد تاریخی در تبیین آموزه‌ها معتقد است که اصول اعتقادی شیعه در فرآیندی تدریجی طی سه قرن شکل گرفته و شیعه به منزل یک مکتب فکری از ابتدا به صورت کامل تحقق نیافته و متولد نشده است. لذا نگرش‌ها و اولویت‌های دینی در ادوار مختلف شیعه، تا حدی ممکن است متفاوت باشد. این دیدگاه‌های وی مورد نقد فضلالی حوزه و محققان کلام اسلامی قرار گرفته که در کتابچه‌ای تحت عنوان *نقد و بررسی تطوّر تاریخی تشیع* (۱۳۸۹) و نیز کتاب *مکتب در فرآیند هدایت* نوشته غلام‌حسن محرمی (۱۴۰۱) منتشر شده است.

یوزف فان اس، محقق شهیر آلمانی، نیز در مجموعه عظیم و شش جلدی *کلام و جامعه* و نیز در کتاب *خلاصه شکوفایی علم کلام* به فرآیند شکل‌گیری تفکر کلامی در اسلام در قرن‌های

۱. استاد مطهری شبیه این مطلب را در *تطور اندیشه‌های فلسفی در جهان اسلام* قایل است و بیان داشته که فیلسوفان مسلمان صرفاً حاملان اندیشه‌های فلسفی یونان نبودند بلکه علاوه بر حفظ این میراث ارزشمند هم آن را بسط و گسترش دادند و هم مسایل جدیدی به مسایل و موضوعات موجود افزودند. (مجموعه آثار، ج ۵)

نخست پرداخته است. هاینس هالم نیز در کتاب *تشیع* نیز به سیر تاریخی اندیشه اعتقادی شیعه پرداخته است.

بررسی مقایسه‌ای دو اندیشه توحید و تثلیث در دو سنت اسلامی مسیحی

امروزه از جمله پرسش‌هایی که متولیان ادیان با آن مواجهند، پرسش از اعتبار و اصالت آموزه‌هاست. این مشکل از آنجا ناشی می‌شود که گاهی برخی از باورهای ریشه‌دار، مستند قابل قبولی در دوره متاخر ندارند و همین موجب تردید در اصالت آن باورها یا شعایر می‌شود. اما موضوعی که می‌تواند این مشکل را در مواردی حل کند این است که هر گاه اندیشه یا آموزه‌ای در نظر دین خاصی اهمیت داشته باشد، بسته به میزان اهمیت در ادبیات دینی باید بسامد و تکرار داشته باشد و وجود یا فقدان این امر خودش نشانه‌ای برای اصالت است و چنانکه بیان شد، امروزه نیز در تحلیل تفکر شخصیت‌های مهم یکی از موضوعات اساسی کلمات پرتکرار در ادبیات گفتاری نوشتاری آنهاست و در خصوص آموزه‌ها می‌توان گفت به طور طبیعی اگر آموزه‌ای برای صاحب دین و پایه‌گذار آن اهمیت اساسی و بنیادین داشته باشد، باید در هسته اولیه دین به قدر کافی بدان پرداخته شود و اگر امروزه مشاهده می‌شود که اعتقاد یا آموزه‌ای یا هر امر لازم و ضروری دیگر، در نصوص اولیه به شکلی پرننگ و قوی و قاطع بیان نشده، می‌توانیم تردید کنیم شاید چنین آموزه‌ای جزو آموزه‌های اولیه نبوده و در طول زمان شکل گرفته و حتی در مواردی خاستگاهی بیرونی داشته و ضمن تغییر در ظاهر و حتی در محتوا، به دین خاصی وارد شده و از عناصر اصلی و ضروری آن شده است.

از این رو، ما در این مقاله به بررسی مقایسه‌ای دو آموزه در اسلام و مسیحیت می‌پردازیم که یکی ایمان به خدا و نفی شرک در اسلام است و دیگری تثلیث در مسیحیت که اولی ستون خیمه کلام اسلامی و دومی، ستون خیمه الهیات مسیحی است.

این مطلب به خصوص از آن جهت ضرورت دارد که آیین مسیحیت در کل، پرتعدادترین و پرتفردارترین دین در سراسر جهان امروزی است و سابقه تفکر آن به بیش از دو هزار سال قبل برمی‌گردد. شاید توقع این باشد که مسیحیت با این وجاهت و مقبولیت، واجد اصولی اعتقادی و متونی مقدس از روزگار نخست بوده باشد. اما واقعیت امر به این سادگی نیست. مشکل از آنجا شروع می‌شود که در خصوص تعالیم مسیح، متاسفانه منبع معتبر و شناخته‌شده‌ای در دست نیست و

آنچه هست، گزارش‌هایی تحت عنوان اناجیل چهارگانه یا رساله‌هایی است که نویسندگان کمابیش نامعلومند و وثاقت آنها و انتسابش به نویسندگان ادعایی، چندان معتبر نیست. با این حال، اگر مدعای سنت مسیحی را در این خصوص چشم بسته بپذیریم، بیشترین تأکید مسیح در اناجیل همدید، بر اخلاقی زیستن و پرهیز از ریاکاری و شعائرزدگی و اهتمام به خلق خدا و محبت به آنهاست که شاید ناشی از شیوع این شیوه نادرست زندگی و دینداری میان بزرگان و مردم عادی یهودی بود. بر خلاف پیامبر اسلام (ص) که از روز نخست بر کلمه شریفه «لا اله الا الله» تأکید داشت و توحید کلیدواژه اصلی در سخنان آن حضرت بود، در تعالیم برجای مانده و منسوب به مسیح، دستور به آموزه‌ای خاص یا حکمی خاص دیده نمی‌شود و لذا آنچه در مسیحیت، به قول اتین ژیلسون، کاخ عظیم الهیات شناخته می‌شود، از اندیشه‌های پولس شروع می‌شود و سپس طی چند قرن و پس از کشمکش‌های شدید الهیاتی و برگزاری شوراها محلی و جهانی، اصولی پذیرفته شد که شاید بتوان گفت روح مسیح از آنها خبر نداشت و از همین روست که بعضی بر این باورند که مسیحیت نامی بی‌مسماست و باید بر آن نام آیین پولس نهاد.

امروزه اصولی چون الوهیت مسیح و تثلیث و تجسد از ارکان مهم الهیات مسیحی است که بدون آن، این بنا فرو خواهد ریخت. حال جای سوال هست و این توقع وجود دارد که اعتقاد به چنین آموزه‌ای در این سطح باید ریشه‌های عمیقی در کتاب مقدس و کلمات عیسی مسیح داشته باشد، اما با ملاحظه توجیحات الهیدانان مسیحی در باب این آموزه با این واقعیت شگفت‌انگیز مواجه می‌شویم که الهیدانان تلاش زیادی به عمل می‌آورند تا اصالت و ریشه‌دار بودن این آموزه‌ها در کتاب مقدس عبری و مسیحی را نشان دهند ولی شواهد و نشانه‌ها، بسیار کم‌رنگ و قاصر از توجیه و تبیین این باورهای بنیادین است، زیرا اناجیل همدید بیشتر بر جنبه انسانی مسیح تأکید دارند که مسیح بر اساس آنها شخصی در حد یک پیامبر یا معلم اخلاق است و حتی اگر قدیس پولس به عنوان پایه‌گذار الهیات مسیحی، از الوهیت مسیح سخن گفته، جایی به تثلیث اشاره نکرده است.

نهایت استدلال الهیدان به کتاب مقدس در اثبات تثلیث، به آیاتی از عهد عتیق است که از سه اصل و مبدا «حکمت»، «کلمه خدا»، و «روح خدا» سخن به میان آورده است (امثال سلیمان ۱:۲۰ و ۱:۶:۹ و ایوب ۲۸ و جامعه ۱۲:۲-۱۷ و مزامیر ۱۱۹:۸۹ و اشعیا ۵۵:۱۰ و حزقیال ۲۶:۳۶) ولی این اشارات مبهم است و تطبیق آن بر تثلیث مسیحی با تکلفات فراوانی صورت می‌گیرد و در واقع به آن ربط چندانی ندارد. نیز در عهد جدید که فقط به دو آیه آن استناد شده است: انجیل متی ۱۹:۲۸

با مضمون: «بروید و همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید» و رساله دوم قرن‌تین ۱۳:۱۳ «فیض عیسی خدا و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمع شما باد» ولی به تصریح محققان، برای اثبات این آموزه نمی‌توان به این آیات بسنده کرد؛ زیرا «نمی‌توان تصور کرد که این دو آیه اعم از اینکه با هم باشند یا جداگانه، آموزه تثلیث را پدید آورند»، بلکه برای یافتن مبانی این آموزه باید در الگوی فراگیر فعالیت و عمل الهی که در عهد جدید شاهد بر آن هست، جستجو کرد (مک‌گراث، الهیات مسیحی، ص ۴۷۴). به علاوه، مشکل دیگری در اینجا هست و آن شکل‌گیری دیرهنگام ادبیات این آموزه و اصطلاحات خاص آن توسط کسانی چون ترتولیان و پدران کاپادوکیه در زمان‌های متاخر است. فقدان مفاهیم و اصطلاحات فنی در عهد جدید و کتب اولیه خود نشانه مهمی از بر ساخته بودن این اندیشه و آموزه است. از این رو، هم در مسیحیت اولیه و هم در مسیحیت دوره اصلاحات دینی (به خصوص در شاخه رادیکال آن) و نیز در دوره مدرن، جریان‌های نیرومند ضد تثلیثی شکل گرفته است و کسانی از خطاهای تثلیث سخن گفتند و شخصیت‌هایی مهمی چون میشل سروتوس^۱ به فتوای ژان کالون به دلیل انکار تثلیث سوزانده شدند (مک‌گراث انگلیسی، ص ۳۰۲).

صرف نظر از این که این سازوکار می‌تواند دلیل محکمی بر آموزه تثلیث باشد همین کافی و گواه است که این آموزه در مسیحیت اولیه و در نگاه بنیان و مدافعان اولیه مسیحیت از اصول مسیحیت نبوده و چه بسا بتوان گفت که آموزه‌ای دست‌ساخته دوره‌های متاخر و فاقد اصالت و جاهت اولیه در هسته اولیه مسیحیت است، مخصوصاً اگر پژواک گسترده و عمیقی در سنت آباء اولیه مسیحی نداشته باشد تا جایی که نویسنده محقق کتاب الهیات مسیحی هم بیان می‌دارد در خصوص آموزه‌ای که بر همه ابعاد ایمان مسیحی اعم از الهیات به خصوص در مسیح‌شناسی و روح القدس‌شناسی و نیز تورع تأثیری عمیقی داشته، مفسران و الهیدانان همداستانند که کتاب مقدس عبری حاوی آموزه تثلیث نیست، گرچه نشانه‌هایی از نوعی کثرت در خداوند در بعضی آیات دیده می‌شود. نیز هر دو معتقدند عهد جدید آموزه صریحی در باب تثلیث ندارد و در کلیسای اولیه هم اتفاق نظری در این باب دیده نمی‌شود و برای اولین بار الهیدانان کاپادوکیه بودند که در قرن چهارم آن را پیشنهاد، و در شورای قسطنطنیه در ۳۸۱ تصویب کردند.^۲

۱. Mishael Servetus (1531)

۲. Catherine Mowary Lacugna, "trinity" in *Encyclopedia of Religion*, p. 53

اینجاست که برای ناظر بی طرف تردیدی نمی ماند که اولاً شواهد ارایه شده، قاصر از اثبات ادعایی به این بزرگی است و ثانیاً اگر در این حد از اهمیت می بود باید در نصوص و متون اولیه مسیحی به شکلی پررنگ بدان پرداخته می شد. تازه همه این بحث ها با صرف نظر از مناقشه دیگری است که در دوست سال اخیر در محافل علمی در خصوص اصل تاریخی بودن شخصیت عیسی مسیح و اینکه او شخصیتی اسطوره ای صرف نیست، در گرفته است؛ زیرا کلیسا ناتوان از ارایه دلایل قوی و قابل قبول برای اثبات تاریخی بودن آن حضرت است و عمده وجه اعتقادش به مسیح و صفات و کارکرد او به دلایل کلامی و محتویات کتاب های مقدس است، نه مستندات از افراد بی طرف یا مخالف؛ همچنان که باور به مسیح و اعتقاد به سیره و سخنان او نزد مسلمانان نیز به دلایل کلامی است که در قرآن و روایات ذکر شده است.

در موضوع تثلیث بسیاری در مقام مناظره و مباحثه، به نقد ادله یکدیگر آن هم با رویکردی جدلی می پردازند که به هیچ وجه سودمند نبوده و نیست، زیرا وقتی به منابع الهیاتی مراجعه می کنیم و ریشه های اعتقاد به آموزه تثلیث را می کاویم و ادله آن را جستجو می کنیم، با نتیجه ای نسبتاً حیرت انگیز مواجه می شویم و آن اینکه برای اثبات اصالت این باور، با شواهدی نه چندان قوی و توجیهاتی نه چندان مطبوع و مقبول مواجه می شویم و آنگاه این سوال در ذهن پژوهشگر خلجان می کند که چگونه است که آموزه ای امروزه رکن رکین و ستون خیمه الهیات مسیحی باشد ولی نه در کتاب عهد عتیق و نه در کتاب عهد جدید و نه در سخنان عیسی مسیح و نه در آثار به جای مانده از آباء اولیه کلیسا چندان مورد توجه و تأکید بوده است.^۱

همین کافی است که با مقایسه آن با آموزه هایی که در ادیان چنین نقشی دارند یا در خود مسیحیت، مقایسه کنیم و دریابیم که آموزه ای خاص در بستر زمان شکل گرفته و عوامل بیرونی بوده اند که یک آموزه را به صدر آموزه ها نشانده اند و شاید همین آموزه در سنت های دیگری بوده که بعضی آن را چنان یافته اند که در این دستگاه الهیاتی بهتر است گنجانده شود.

۱. آلیستر مک گراث، الهیدان برجسته معاصر، در ضمن بحث درباره تثلیث می گوید در نگاه اول، دو آیه در کتاب مقدس ناظر به این آموزه است ولی این دو باهم یا جدای از هم، به سختی می تواند پدیدآورنده این آموزه باشد ولی اصول آموزه نه در این دو آیه بلکه در الگوی کلی عمل الهی است: خدا در مسیح به وسیله روح القدس مکشوف شده است (Christian Theology, p. 104)

در مورد شخصیت تاریخی عیسی مسیح همین مشکل وجود دارد که چگونه شخصیتی اینقدر می تواند اهمیت داشته باشد که نقطه عطف تاریخ باشد و تاریخ به بعد و قبل او تقسیم شود ولی در منابع و متون معاصر اعم از مخالف و یا بیطرف به او اشاره ای نشده است. این موضوع زمانی شکل جدی تری به خود می گیرد که آن را با سیره و جزئیات حیات پیامبر اکرم (ص) مقایسه کنیم.

اما از سوی دیگر، مشاهده می شود آموزه توحید به عنوان یک آموزه بنیانی که دیگر آموزه ها از آن ریشه گرفته، در قرآن کریم به کرات مورد توجه قرار گرفته و آیات زیادی در این کتاب مقدس آن را به شکل صریح و ضمنی بیان کرده و بر اهمیتش اصرار ورزیده تا جایی که به نظر بعضی از محققان، در هزار آیه از آیات قرآن کریم بدان پرداخته شده^۱ و برای مثال، در کتاب *تفصیل آیات القرآن الکریم*، صص ۲۴۲ تا ۳۴۶ به ذکر آیات مرتبط با آن آموزه به شکل صریح و غیرصریح اختصاص یافته است^۲ و همگان پذیرفته اند که توحید، هسته اصلی ایمان به خدای واحد است گرچه قرآن کریم ضمن مفروض دانستن درستی این باور، بیشتر بر صفات و افعال خداوند مانند خالقیت، یگانگی، نفی شرک و بت پرستی تمرکز دارد تا خود این اصل ولی مسلم است که توحید و نفی شرک هم در قرآن کریم به شکلی پرننگ بدان توجه شده است و هم در ادبیات عالمان و مومنان صدر اول. به کتاب های کلامی و اعتقادی هم اگر نیک نگریسته شود، مشاهده می شود که شروع بحث ها با مباحثی از این دست است. در مورد اصل فریضه نماز نیز بسامد آن در قرآن کریم و روایات گواه آن است که این فریضه جایگاهی قطعی در این سنت دینی دارد.

خاتمه و نتیجه

امروزه اهمیت اصالت و مستند بودن دعاوی دینی دست کم بر پایه ادله درونی دینی بسیار مورد توجه است و منتقدان نیز گاهی به جای نقد برون دینی به سوی نقد درون دینی رفته اند تا نشان دهند که پاره ای از آموزه ها و سنن و شعایر حتی فاقد جایگاهی درون دینی است. از سوی دیگر، این اهتمام هم بوده که نسبت به کشف و بازسازی و بازبایی منابع اولیه اقدام لازم صورت گیرد که نگرشی منصفانه و علمی است. کشفیات باستان شناسی به خصوص در قرن بیستم به بعد و تحلیل دقیق آنها، پرده از بعضی ابهامات برداشته است. با این حال تردیدی نیست که دسترسی کامل به

۱. رک مدخل «توحید» نوشته مسعود انصاری در *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*

۲. لا بوم، ژول و ادوارد مونتیه، *تفصیل آیات القرآن الکریم*، انتشارات اسلامیة

منابع اندیشه پیشینیان و دلایل احکام و آموزه‌ها در نزد گذشتگان امری ناشدنی است ولی یکی از اموری که می‌تواند به ما در درستی یا نادرستی و اصالت و عدم اصالت کمک کند موضوع بسامد داشتن و تکرار مضمون در آثار پیشینیان در ادوار مختلف است که تا حدی الان هم در دسترس ماست و با توجه به این اصل که به موازات و هم‌سنگ اهمیت مضمونی چه به شکل صریح و چه به شکل ضمنی، تکرار در بیان به طور طبیعی رخ می‌دهد می‌توان نتیجه گرفته که بعضی آموزه‌ها و بایدها و نبایدها به شکلی که امروزه بعضی از متدینان ادیان تصور می‌کنند، یا اصلاً مدنظر نبوده و یا آنچنان اهمیت نداشته یا راهکارهای دیگری برای عملی شدن داشته و دارد.

در موضوع تثلیث امروزه حامیان و نظریه پردازان این آموزه سعی کرده‌اند آن را در قالب‌ها و مدل‌های تازه‌ای معرفی و تفسیر کنند و بکوشند از نقدها عبور کرده و بر درستی آن تاکید کنند ولی آیا این آموزه چنین قابلیت‌هایی برای تفسیر و دلایلی برای توجیه دینی و عقلانی دارد؟ بر فرض که چنین است، چرا به این موضوع و نیز موضوعاتی چون الوهیت مسیح در لایه و هسته اولیه مسیحیت چندان بدان پرداخته نشده است؟ البته با این معیار امروزه می‌توان در خصوص اصالت دیگر آموزه یا شعایی که در روزگار جدید امروزه بسیار اهمیت یافته‌اند، اظهار نظر کرد، به خصوص با فقدان ادله اثبات‌کننده به اندازه کافی از ناحیه مدافعان و موافقان، و نگرانی از رد آموزه‌ها و شعایر اصلی که چه بسا در طول زمان، ادله آنها مفقود شده است ولی واجد اصالت و اعتبار بوده‌اند.

منابع

- “Doctrine and Dogma” in McGrath, Alister (ed.) *The Blackwell Encyclopedia of Modern Christian Thought*. Blackwell Publication: 1993.
- “Liturgy and Doctrine” in McGrath, Alister (ed.) *The Blackwell Encyclopedia of Modern Christian Thought*. Blackwell Publication: 1993.
- Meister, Chad, *Christian Thought: A Historical Introduction*. London: Routledge, 2010.
- “Trinity” in Elyadeh, Mircha, Grenz, Guretzki, and Nordling, *Pocket Dictionary of Theological Terms*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1999.
- Walter, Petter, “Dogma” *Encyclopedia of Christian Theology*, (ed. By Jean-Yves Lacoste). London: Routledge, 2005.
- McGrath, Alister, *Christian Theology*, 6th ed. USA: Wiley & Sons Ltd, 2017.
- Evans, G. R. (ed.), *The First Christian Theologians*, Blackwell, 2004.
- Lindbeck, George, *The Nature of Doctrine*,
- Gonzalez, Justo L. *The Story of Christianity, Vol. 1: The Early Church to the Dawn of the Reformation*. HarperOne: 2010.
- هوردن، ویلیام، *راهنمای الهیات پروتستان*، ترجمه طاهره وس میکائیلان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- مجمع عالی حکمت اسلامی، *نقد و بررسی تطور تاریخی تشیع*، (جمعی از فضلالی حوزه علمیه قم). قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
- خرمشاهی، بهاءالدین (ویراستار)، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*. تهران: نشر دوستان، ۱۳۷۷.
- لابوم، ژول و ادوارد مونتیه، *تفصیل آیات القرآن الکریم* (با ترجمه محمدفواد الباقی از فرانسه). تهران: انتشارات اسلامیة
- فان اس، یوزف، *شکوفایی کلام اسلامی*، ترجمه سارا مسگر. تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۹۹.
- همان، کلام و جامعه در سده های دوم و سوم هجری، ویراسته محمدرضا بهشتی. قم: انتشارات دانشگاه ادیان، ۱۴۰۰.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، جلد ۵. تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۰.
- مدرسی طباطبایی، سید حسین، *مکتب در فرآیند تکامل*. تهران: انتشارات کویر، ۱۳۹۳
- دایره المعارف بزرگ اسلامی ج ۷*. تهران: انتشارات حیان.
- محرمی، غلام حسن، *مکتب در فرآیند هدایت*. قم: نشر حقایق اسلامی، ۱۴۰۲.
- لجنة الفقه المعاصر، *الفائق فی الاصول*. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۴۱

آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول. تهران، انتشارات اسلامیہ.

۲۲۲
پرشمائے ادیان

سال ۱۸، شماره ۳۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۲